

هیچ مانعی را باور نکن

پیرمردی تنها در مینه سوتا زندگی می‌کرد. او می‌خواست مزرعه سیب‌زمینی‌اش را شخم بزند اما این کار خیلی سختی بود.



جام جم آنلاین: پیرمردی تنها در مینه سوتا زندگی می‌کرد. او می‌خواست مزرعه سیب‌زمینی‌اش را شخم بزند اما این کار خیلی سختی بود.

تنها پسرش که می‌توانست به او کمک کند، در زندان بود. پیرمرد نامه‌ای برای پسرش نوشت و وضعیت را برای او توضیح داد: پسر عزیزم من حال خوشی ندارم چون امسال نخواهم توانست سیب زمینی بکارم. من نمی‌خواهم این مزرعه را از دست بدهم، چون مادرت همیشه زمان کاشت محصول را دوست داشت. من برای کار مزرعه خیلی پیر شده‌ام. اگر تو اینجا بودی تمام مشکلات من حل می‌شد. من می‌دانم که اگر تو اینجا بودی مزرعه را برای من شخم می‌زدی. / دوستدار تو پدر

پیرمرد این تلگراف را دریافت کرد: پدر به خاطر خدا مزرعه را شخم نزن من آنجا اسلحه پنهان کرده‌ام.

صبح روز بعد 12 نفر از مأموران اف.بی.آی و افسران پلیس محلی دیده شدند و تمام مزرعه را شخم زدند بدون این‌که اسلحه‌ای پیدا کنند. پیرمرد بهت‌زده نامه دیگری به پسرش نوشت و به او گفت که چه اتفاقی افتاده و می‌خواهد چه کند؟ پسرش پاسخ داد: پدر برو و سیب زمینی هایت را بکار، این بهترین کاری بود که از اینجا می‌توانستم برایت انجام بدهم.

هیچ مانعی در دنیا وجود ندارد. اگر شما از اعماق قلبتان تصمیم به انجام کاری بگیرید می‌توانید آن را انجام بدهید. مانع ذهن است. نه این‌که شما یا یک فرد، کجا هستید.

وبلاگ موفقیت